



فهرست

۲	مبحث ترتب.....
۲	مقدمه.....
۳	دلیل ترتب.....
۳	اشکال مرحوم آخوند.....
۴	پاسخ به اشکال مرحوم آخوند.....



بسم الله الرحمن الرحيم

مبحث ترتب

مقدمه

بحث ترتب یکی از دقیق‌ترین مباحث علم اصول و معرکه آراء و انظار بسیار متعدد و دقیق است. فایده و ثمره بحث ترتب، فایده خیلی عام و شاملی است به همین دلیل بزرگان به طور مستوعب و مبسوط به این بحث پرداخته‌اند. عرض کردیم بحث ترتب از زمان مرحوم محقق ثانی و بعد از ایشان رواج و گسترش پیدا کرده است. در این دوره طولانی که این بحث مطرح بوده است مهم‌ترین مخالف بحث ترتب، مرحوم آخوند بوده است. غیر از ایشان عمدتاً موافق‌اند. کلام مرحوم شیخ (ره) البته دو وجهی است و نمی‌شود گفت ایشان مخالف این بحث است. بعد از مرحوم آخوند، مرحوم نائینی، مرحوم آقا ضیاء و مرحوم اصفهانی (ره) این سه بزرگ از اعلام بعد از مرحوم آخوند هستند. هرکدام به شیوه‌ای و طریقی در صدد تشدید ارکان ترتب و دفاع از نظریه ترتب و پاسخ به اشکالات مرحوم آخوند برآمده‌اند. در طبقه بعد هم که نوبت به بزرگانی مثل حضرت امام و مرحوم آقای خویی و یک طبقه بعد از آن‌ها که می‌رسد معمولاً این را قبول دارند، جز حضرت امام که فاز و فضای بحث را عوض کردند و بعداً هم آن را مفصل بررسی خواهیم کرد.

بنابراین می‌بینید در این سلسله تاریخی که از زمان مرحوم محقق ثانی تا قبل از آخوند، مسئله ترتب جا افتاده بود و اغلب بزرگان مدافع بودند. بعد از مرحوم آخوند مدافعان ترتب در اکثریت قاطع‌اند، بلکه شاید شمول و استیعاب داشته باشد و همه موافق باشند. در دوره قبل مرحوم آخوند با ترتب مخالفت دارد و در عصر ما هم حضرت امام دیدگاه بدیلی در باب ترتب ارائه کردند. مبحث مرحوم آخوند را الان در حال بحثیم. فرمایش حضرت امام را در پایان این اشکال و جواب مرحوم آخوند و شاگردان ایشان عرض خواهیم کرد. اگر بحث ترتب را در بعد از کفایه در اجود التقریرات مرحوم نائینی، مرحوم آقا ضیاء و مرحوم اصفهانی ببینید، خواهید دید که خیلی این بحث حاشیه پردازی شده است. به گمانم بعضی از این حواشی ضرورت نداشته است. اینجا شیوه بحث مرحوم تبریزی را بیشتر می‌پسندم که خیلی به حاشیه نرفتند. حواشی خیلی مؤثر نیست و به همین شکل هم بحث می‌کنیم. این دور نمای تاریخی مسئله بود که اجمالاً گفته شد. تا اینجا سیر بحث این طور بود که عرض کردیم.



دلیل ترتب

دلیل ترتب در دل خود آن نهفته است و دلیل عقلی است و امکانش مساوی با وقوعش هست. این دلیل عبارت از این بود که: در جایی که تراحم است (بر خلاف باب تعارض در تراحم دو امر در هر دو طرف دارای اطلاق اند) مفروض این است که اوامر به اطلاق صادر شده اند و اطلاق تا جایی که به یک مانعی بر نخورد باید حفظ شود. اوامر مادامی که به یک مانع عقلی یا شرعی بر نخورند باید به اطلاق خود باقی بمانند. در تراحم بین متساویین گفتیم چون در عمل، در بقاء دو اطلاق یعنی جمع بین ضدین امکان جمع نیست، لذا باید این اطلاقات را به گونه ای سامان دهیم تا طلب ضدین نشود. اینکه گفته می شود دو نفر را نجات بده یا دو نقطه مسجد را ازاله نجاست کن، در آن واحد، دو امر با اطلاق نمی توانند باشند و لذا باید یک گوشه از آن را بزنیم.

اینجا نمی توانیم اطلاق یکی از این ها را معیناً کنار بزنیم و لذا اصل هیچ کدام کنار نمی رود. اما به خاطر اینکه به عنوان یک حکم عقلی، شرط عمل قدرت است و نمی شود به اطلاق هر دوی این ها عمل کرد و اگر یکی ساقط شود و دیگری ساقط نشود ترجیح بلا مرجح است، در متساویین، هر دوی این ها قید می خورد. در جایی که یکی اهم و دیگری مهم باشد، ترجیح بلا مرجح نیست و عقل می گوید که باید یکی را قید زد ولی نمی شود این قید به یکی از این دو علی البدل بخورد، برای اینکه اهم چنان جایگاهی دارد که مولا می گوید علی اطلاق اتیان شود. این مسائلی بود که گفته بودیم و تکرار بود. بنابراین طبق قاعده الضرورات تقدر بقدرها، در مورد اهم و مهم نمی توانیم مهم رو کلاً ساقط بکنیم، بلکه باید مقیدش کنیم. این استدلال برای ترتب بود.

اشکال مرحوم آخوند

مهم ترین محور همه بحث های بعدی اشکال مرحوم آخوند است، یعنی إن قلت و قلت که ایشان دارد همه را به تکاپو واداشته است. اشکال مرحوم آخوند این است که مطارده دو امر و ناسازگاری این دو امر، ولو یک طرف قید زده شود همچنان باقی است. درست است که شما می گوئید اهم باید اتیان شود و اگر اهم عصیان شد، مهم اتیان شود و قیدی به امر مهم زده شد که دیگر مطلق نیست ولی مطارده و معارضه و ناسازگاری این دو امر که موجب طلب ضدین و عدم امکان اجتماع این دو می شود همچنان به حال خود باقی است. همان طور که اگر دو امر به اطلاق بود سازگار نبودند، آدم نمی توانست در آن واحد هر دو را عمل کند، اگر مخاطب دو امر فعلی منجز داشته باشد این دو امر با هم سازگار نیستند، برای اینکه قدرت وجود ندارد و این دو امر مطارده و منافات و معارضه خواهند داشت و با هم قابل جمع نیستند، عین همین مطارده و معارضه ای که در حال اطلاق کامل بود، در صورتی که یکی مقید هم شود، همچنان



باقی است. زمانی این مطارده و تعارض تمام می‌شود که در اهم و مهم گفته شود، مهم اصلاً کنار گذاشته شود و الا در آن حالت میانی، همچنان مطارده باقی است.

توجه دارید که سه حالت در اهم و مهم هست. یک حالت این است که در جایی که در اهم و مهم هر دو امر به اطلاقشان باقی هستند این را همه می‌گویند جایز نیست، چون این‌ها مطارده دارند، لایجتماع‌اند و قدرت من یک عمل را بیشتر جواب نمی‌دهد و این دو اطلاق با قدرت من ناسازگار هستند. یک صورت دیگری هم دارد که در آن طرف طیف است، اینکه بگوییم امر مهم اصلاً تمام شد و رفت. حالت میانه بعد از ترتب است اینکه بگوییم امر به اهم مطلق است ولی امر به مهم مشروط به عصیان اهم است.

مرحوم آخوند (برخلاف قائلین به ترتب که می‌گویند مطارده و منافاتی نیست) می‌گویند مطارده و منافات وجود دارد، برای اینکه در فرضی که اهم را انجام دهد، دیگر اهم انجام داده شده و دعوایی وجود ندارد ولی اگر بخواهد مهم را انجام دهد، امر به مهم فعلیت دارد و منجز مطلق است، یعنی شرطش که عصیان باشد محقق شده است، یعنی امر مطلق وجود دارد که مهم را انجام بده، امر به اهم هم فرض این است که قید نخورده است و وجود دارد، چون فرض این است که امر به اهم تا آخرین لحظه می‌گوید مثلاً این شخصیت مؤثرتر را نجات بده یا آن نجاستی که در آن اهانت بیشتر به مسجد هست آن را مقدم بدار، تا آخر مطلقاً می‌گوید انقض این شخص را به خاطر اهمیتش مطلقاً، پس در آن مرتبه این امر اهم هم حضور دارد و این مطارده می‌شود. این دو امر و اهم و مهم در فرض اطاعت اهم، تعارضی ندارند یعنی مطارده و تراحمی ندارند، برای اینکه اهم را که انجام داد مهم دیگر شرط نیست و مصداق ندارد، اما در فرض اینکه اهم را عصیان کرده است و به اتیان به مهم دست زده است، در این فضا و حال و وضع، دو امر اینجا موجودند و این‌ها مطارده دارند.

پاسخ به اشکال مرحوم آخوند

این اشکال مهم مرحوم آخوند بود. یک إن قلت و قلت‌هایی بود که در جلسه قبل عرض کردم. حالا این اشکال مهم یک جوابی دارد که اصلش آن چیزهایی است که در فرمایشات مرحوم نائینی است. در کلام مرحوم آقای خوئی پرورش یافته و تقریر شده و پس از آن هم در دوره متأخر کسانی این را تقریر کرده‌اند، از جمله استادین علمین، هم مرحوم آقای تبریزی و هم حضرت آقای وحید. من بیان منقح در کلام آقای تبریزی و آن شکلی که ایشان مطرح کرده‌اند را بیشتر می‌پسندم. این زنجیره استاد و شاگردی، به طوری که عرض کردیم، یعنی مرحوم نائینی بعد شاگردشان



مرحوم آقای خوئی بعد هم شاگردشان مرحوم آقای تبریزی است و جواب اشکال مرحوم آخوند در کلمات این اعلام مطرح شده است.

این جواب به این شکل هست که: در جایی که به امر به اهم عصیان کرده، امر به مهم مطارده و منافاتی با امر به اهم ندارد. دو طرف را جدا جدا بحث می‌کنیم، یعنی یک بار ببینیم امر به مهم چه نسبتی با امر به اهم دارد، یک بار هم ببینیم امر به اهم چه نسبتی با امر به مهم دارد، ببینیم مطارده و معارضه و مزاحمت در این حالت عصیان بین این امرین وجود دارد یا ندارد؟ این اعلام ثلاثه و دیگرانی هم که این را تبعیت کردند، روح مطالب همه‌شان یکی است. البته حواشی و زوائد و تقریراتشان متفاوت است ولی روح این است که عرض می‌کنیم. امر به مهم را اول با امر به اهم بسنجیم. میگویند امر به مهم مطاردی با امر به اهم ندارد، برای اینکه موضوع و شرط امر به مهم عصیان به اهم است.